

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود، یک تعرض بنا شد اجمالی در نفی ۲۴:۰۰ احتیاط و ادله براءت.

عرض کردیم که در کتب متأخر اصولی ما مثل همین تقریرات مرحوم استاد و نائینی، جزو ادله احتیاط، تمسک کردند به اصالة الحظر که عده ای قائل هستند.

و جوابها را خواندیم، توضیحاتش را دادیم. بنا شد که یک جمع بندی نهایی راجع به این قصه بشود. عرض کنیم که در وقتی که ما اصالة الحظر را در کتاب استاد متعرض شدیم، اصالة الحظر را به یک نحو خاصی آنجا معنا کردیم. به این مناسبت مجبور شدیم به کلمات قدما که این مسئله را اصالة الحظر با حای حتی و ظاء اخت الطاء، اصالة المنع حالا کلمه حظر را به کار ببریم. متعرض این مسئله در کلمات قدما شدیم. قدما ی اصولیین. و معلوم شد که طرح اصلی مسئله در کلمات اصولیین بیشتر از زاویه کلامی بوده است. و از ناحیه مسئله حسن و قبح عقلی. و طراح واقعی مسئله اصلی هم معتزله بودند که عقلی گرا هستند به اصطلاح در دنیای اسلام.

و حاصل آن طرح این بود که عقل جهات حسن و قبح اشیاء را درک می کند، و طبق آن جهات حسن و قبح، احکام خمسة را بیان می کند مثلاً که کجا باید واجب باشد، مسئله ملزومه، کجا استحباب. آن وقت این بحث را اینجوری مطرح کردند که اگر جایی ما جهات محسنة و مقبحة را درک نکردیم، آیا در این جور جاها مقتضای قاعده، نه به عنوان خاص افراد، عنوان عام، اباحه است یا منع است یا توقف؟

عرض کردیم مجموعاً سه رأی مطرح شده؛ منع را به عده ای از علمای شیعه نسبت دادند که اصل اولی منع است. لکن اباحه را به علمای دیگر مخصوصاً علمای بغدادی ها و از علمای شیعه هم به مرحوم سید مرتضی. نسبت نیست یعنی در کتاب زریع ایشان تصریح می کند. و توقف را هم شیخ طوسی قبول می کند و باز به عده ای از علما نسبت می دهد ایشان و می گوید ظاهراً مرحوم شیخ مفید هم تأیید این قول را می کرد، قول به وقف. اینها را متعرض شدیم.

پس معلوم شد که مسئله اصالة الاباحه ای که در کلمات قدما مطرح شده، این ناظر بوده به مسئله حکم اشیاء قبل ورود شرع. چون ما یک اصالة الاباحه را سابقاً در شرح کلمات استاد جور دیگری معنا کردیم. این معلوم می شود یک اصالة الاباحه دیگری است. و آن اینکه

اشیاء قبل از اینکه شارع حکم بکند، و عقل نتواند جهات محسنه و مقبحه آن را درک بکند، آیا اصل اولی اباحه است، یا منع است یا توقف است، نمی توانیم حکم بکنیم، بگوییم ممکن است اباحه باشد ممکن هم هست نباشد. چیزی الان نمی توانیم حکم بکنیم. پس این معنای اول حالا جمع و جور بکنیم مطالب را، این معنای اول اصالة الاباحه. معنای اول، پس این شد که حکم اشیاء را قبل از ورود شرع حساب بکنیم.

و عرض کردیم این مسئله بین اصولیین مطرح شد. از قرن دهم مرحوم استرآبادی یک راهی را برای حل مسئله داد. و حاصلش این بود که ما با مراجعه به روایات اهل بیت (ع) این مسئله را حل می کنیم. و خلاصه اش این است که قبل از ورود شرع اباحه است، بعد از ورود شرع هم احتیاط است. این خلاصه نظر ایشان در فوائد المدنیه بود که دیروز خواندیم. و در هر دو شق مسئله هم رجوع به روایات. که روایات حل می کند مشکل را، احتیاج به این بحث نداریم. بحث قابل حل است. خواندیم و دیروز توضیحاتش داده شد.

خب این یک منع است. مناقشه در این، البته این بحث الان در کتب اصول ما دیگر اصلا کلا نیست. یعنی کلا این اصالة الاباحه و اصالة الحظر و انصاف قصه هم شاید همین باشد. اولاً اینکه ما ملاکات را بر فرض بخواهیم دفع بکنیم و طبق ملاکات بگوییم حکم شده، وجوب و استحباب و اینها، این خودش این مبنا کلا درست نیست که حالا برسیم به جایی که جهت محسنه را نمی فهمیم؛ چون در آن جایی که جهت محسنه می فهمیم درست نیست چه برسد به آن جایی که جهات محسنه روشن نیست.

مضافاً به اینکه خب این مناقشه دائماً در آن هست، سابقاً هم عرض کردم وقتی صحبت روی ملاکات برود، از جنبه قانونی خارج می شود. بیشتر جنبه شخصی میشود. فرض کنید مثال زدند مثل راه رفتن در صحرا؛ حالا ممکن است یک کسی مریض باشد و راه رفتن در صحرا خیلی هم برایش خوب باشد. همین مثالی که اینها زدند برای اینکه لیس فیه جهة محسنه و مقبحه، خب این ممکن است برای افرادی کاملاً خوب باشد، برای افرادی هم بد باشد. ضابطه ای ندارد، قاعده ای نیست که حالا، ایشان نمی خواهند مثالی بزنند که اصلاً این طور باشد. مضافاً که ما هم کراراً عرض کردیم آن جهاتی که در شریعت مقدسه هست، اوسع است از جهات دنیوی و برزخی و اخروی. که جهات برزخی و اخروی را عادتاً عقل درک نمی کند. مضافاً به همان اشکال کلی دیگر ما که اصولاً در نظم قانونی بیان ملاکات درست نیست. باید عنوان ماده قانونی به خودش بگیرد. و اگر بنا بشود ما با بیان ملاکات انجام بدهیم، اصلاً شریعت به هم می خورد، هر کسی برای خودش یک ملاکی تصور می کند، و راهی برای یافتن نگاه درست قانونی نمی شود از این راه قرار داد.

و لذا این بحث اصلا، بعدش هم اصلا حالا شما فرضتان این است که عقل درک نکرده و قبل از ورود شرع است. اباحه یعنی چی؟ اباحه قانون است. قبل از قانون صحبت از اباحه و منع کردن یعنی چی؟ به نظرمان می آید که این بحث خیلی بحث غیر واضحی باشد. روی جهات مختلفش بحث روشنی نباشد. بیشتر فکر می کنیم اتلاف وقت باشد در این سنخ بحثها. وقتی مفروض این است که قبل از ورود شرع است، چه ارزشی دارد.

بله، اگر مرادشان قبل از ورود شرع یعنی نظام قانونی پیش بشر؛ این معقول است. مثلا نظام قانونی چه اقتضاء می کند. این هم معقول است. این تا حدی، مثلا قبل از شریعت مقدسه یک نظام قانونی پیش عقلا است، این چه اقتضاء می کند. این را می شود پذیرفت. اما اینکه انداختنش به ادراک عقل، این مشکل است. اینها روح قانونی نرفتند، انداختند به ادراکات عقل. عقل جهت محسنه و مقبحه اش را ادراک نمی کند. واقعا به جای درست و درمانی بند نیست.

خب به هر حال یک معنای اصالة الاباحه، البته ما این را در شرح عبارت مرحوم استاد و نائینی نگفتم، جور دیگری معنا کردیم. حالا به هر حال این هم یک معنا. فعلا این اصالة الاباحه در بحثهای اصولی ما کلا مطرح نیست به این معنا. اصلا مطرح نیست که حالا بخواهیم بکشیم به بحث احتیاط یا براءت در ما نحن فیه.

معنای دوم اصالة الاباحه که ما در بحث آقای خویی مطرح کردیم و من هم اشتباهها گفتم شیخ قائل به توقف است. شیخ در اینجا قائل به توقف است. به هر حال تصریح بشود، شیخ در این دوم معلوم نیست قائل به توقف باشد. و آن یک بحث فقهی بود. و آن این بود که بگوییم از مجموعه آیات و روایات چنین می فهمیم که شارع مقدس، در دین، نه در مغز، هر چیزی را اساسا حلال قرار داده؛ الا ما نص علی تحریمه. واقع همین طور است. و هر چیزی هم به عنوان همین طور که تعبیر کردیم، ذاتی خاص خودش. مثلا سیگار کشیدن به عنوان خود سیگار کشیدن حلال است. چون عرض کردیم از نظر قانونی هر عنوانی سه تا عنوان در آن تصویر می شود؛ یکی عنوان ذاتی خاص؛ اصلا سیگار کشیدن به عنوان سیگار کشیدن. یکی به عنوان ذاتی عام؛ اصلا سیگار کشیدن به عنوان اینکه شصت درصد ضرر دارد. شارع بگوید هر چیزی که شصت درصد ضرر دارد، این حرام است. فرض کنید بحث فرضی است، سیگار هم شصت درصد ضرر دارد. این هم قابل جعل است. این هم اشکال ندارد. می شود بگوید سیگار کشیدن به عنوان حرام است. سیگار کشیدن به عنوان اینکه این مقدار ضرر دارد هم حرام است. این را می شود گفت.

راه سوم به عنوان انتزاعی عام. پس ذاتی خاص مثل سیگار کشیدن، ذاتی عام مثل ذاتی یعنی این ضرر توش هست. انتزاعی نیست، واقعی است. ذاتی در اینجا به این معنا نه ذاتی مصطلح. و عنوان انتزاعی؛ انتزاعی عام؛ مثل عنوان مجهول. این عنوان انتزاعی است. مجهول عنوان انتزاعی است. خب یک دفعه برای یک کسی مجهول است برای کس دیگر مجهول نیست. این یک عنوان واقعی یا به اصطلاح دیگر ما تعبیر ما ذاتی نیست.

پس برای هر چیزی که شما تصور بکنید، ممکن است در قانون این بحث قانونی است. اختصاص به شریعت هم ندارد. شما در همه قوانین هم، همین مجلس و پارلمان هم باشد همین کار را می کنید. یا به عنوان ذاتی خاص جعل حکم می کنید؛ یا به عنوان ذاتی عام جعل حکم می کنید؛ یا به عنوان انتزاعی عام. می گوید هر چیزی که مشکوک باشد حلال است. این راه ...

پس اصالة الاباحه چه می خواهد بگوید؛ اصالة الاباحه می گوید سیگار کشیدن به عنوان ذاتی خاص حلال است. این معنای اصالة الاباحه. که عرض کردیم اگر از این تعبیر به قاعده بکنیم بهتر است. قاعده اباحه. که ما در شرح عبارت استاد و نائینی خیال می کردیم مرادشان از اصالة الاباحه و حظر این است. نه، این غیر از آن معنایی است که در کلمات قدما است.

پس یک اصالة الاباحه هم به این معناست که اگر قاعده اباحه بگوییم بهتر است. بهتر این است که از آن تعبیر به قاعده اباحه بکنیم. و آن اینکه بگوییم شارع مقدس هر چیزی را به عنوان خودش و به عنوان خاص ذاتی خودش، حلال قرار داده است. واقعا هم حلال قرار داده است. این قاعده حل، که عرض کردیم مثلا از عده ای از آیات استفاده شده؛ خلق لکم ما فی الارض جمیعا، که در واقع حلال است. این هم یک اصالة الاباحه به این معنا.

آن وقت اگر این باشد، این یک قاعده به اصطلاح کلی است که از مجموعه آیات و روایات استنتاج می شود. قاعدتا این جور، حالا قاعده را عرض می کنم، این جور قواعدی را نه مسئله اصولی حساب می کنند نه مسئله فقهی. اینها را اسمش را گذاشتند قاعده فقهیه به اصطلاح. یعنی اگر ما این قاعده اباحه را قبول بکنیم، هر چیزی که در حرمتش شک کنیم، قاعده اباحه جاری می شود.

آن وقت در تقسیم بندی علم این را نه در اصول آوردند نه در فقه. چون در اصول باید یک عناوین عام باشد که به اصطلاح کبرای قیاس استنتاج بشود که حالا، و حکمی هم که از آن استنتاج می شود، حکم کلی باشد. اگر قیاس واقع باشد، کبری واقع بشود در قیاس استنتاج حکم شرعی و حکم شرعی جزئی از آن استفاده می کنیم قاعده فقهیه. این تعبیر مرحوم نائینی حرف بدی نیست. یعنی اگر ما گفتیم شک

می کنیم سیگار کشیدن حلال است یا حرام، و قاعده حل را قبول کردیم، طبق قاعده حل سیگار کشیدن حلال است. این را عنوان می دهد. پس این می شود قاعده.

اما چرا مسئله فقهی نیست؟ چون بنایشان این است که در مسئله فقهی روی عنوان برود. مثلا خمر حرام است. آب حلال است. این روشن شد؟ پس یک مسئله فقهی داریم، آنجایی که حکم روی عنوان برود. این اصطلاح است دیگر حالا. بد هم نیست اجمالا این تقسیم بندی مسائل را در ذهن مبارکتان باشد، کارگشاست در خیلی جاها.

پس اگر گفتیم آب حلال است، گفتیم خمر حرام است، این مسئله فقهیه. اگر گفتیم مقدمه واجب، واجب است، مسئله اصولیه. اگر گفتیم هر چیزی در واقع حلالش قرار داده این می شود قاعده فقهیه. یک چیزی ما بین. البته این را هم باید استنتاج بکنند از روایت استنتاج بشود. لکن یک چیز ما بین است و فارقش را همین، البته عرض کردم اهل سنت غالبا اسمش را گذاشتند الاشباه و النظائر. ما شاید مثلا از قرن مثلا نهم هشتم نهم اسمش را گذاشتیم قواعد فقهیه. فاضل بغدادی اینها هم دارند، قواعد فقهیه زمان ما نیست. دیگر بعدها مرحوم آقای نائینی یک ضابطه خوبی قرار داده، این ضابطه بد نیست. هر مطلبی که کبری واقع بشود، خوب دقت بکنید، مثلا در کلمات مرحوم استاد هم آمده در اول اصول خواندیم، گفتیم خیلی عبارت ایشان واضح نیست. آن عبارت واضح همین است که من خدمتان عرض می کنم. این همان در کلمات دیگر مرحوم نائینی آمده هم مرحوم استادمان آقای بجنوردی نقل می کرد، ایشان هم خودشان قبول کرده بودند در عوائد فقهیه و از مرحوم نائینی. حرف خوبی است انصافا حرف زیبایی است.

هر مطلبی که کبری واقع بشود در یک قیاسی که از آن استنتاج حکم شرعی بشود، اگر آن حکم شرعی کلی باشد، اسمش مسئله اصولی است. اگر آن حکم شرعی جزئی باشد اسمش قاعده فقهیه است. مثلا اصالة الطهاره؛ اصالة الطهاره مثلا می گوئیم این عبا مشکوک است، هر چیزی که مشکوک است طاهر است، پس این طاهر است. خوب دقت بکنید، این. یک حکم شرعی فرعی نه اصولی، فرعی در مقابل عقاید و اینها، اصول در، یک حکم شرعی فرعی جزئی، نتیجه ای که از آن گرفته می شود، مثلا این عبا طاهر است. این عبا طاهر است. دقت فرمودید؟ اما اگر شما می گفتید مقدمه واجب، واجب است. مثلا می گوئیم مقدمات نماز، عنوان ندارد. مقدمه واجب است. مقدمه، به اصطلاح عنوان فعل معینی نیست. و لذا عرض کردیم مثلا، اگر شما کاری انجام بدهید که می خواهید حرام را انجام بدهید، اسمش را گذاشتند مقدمه حرام. این را مسئله اصولی قرار دادند.

اما اگر شما انگور را فروختید به کارخانه شراب فروشی. این را اسمش گذاشتند اعانه بر اثم. اعانه بر اثم هم قاعده فقهی.... اگر به شما گفتند چرا، چون می گویند اعانه بر اثم حرام است؛ خوب دقت کنید. فروش انگور به کارخانه شراب فروشی اعانه بر اثم است، پس این فروش انگور حرام است. خوب دقت کنید. اما در مقدمه حرام شما عنوان نمی دهید. و لذا عرض کردیم اگر گفتیم خمر خرید و فروشش حرام است، این مسئله فقهی است. اگر گفتیم مقدمه حرام، حرام است، این مسئله اصولی است. اگر گفتیم اعانه بر اثم حرام است، فروش انگور به کارخانه، این اعانه بر اثم است و حرام است، این قاعده فقهی است.

یک تقسیم بندی در علوم شده در این اصطلاحات، حرف خوبی هم هست انصافا این دقت نظر علما را در طول تاریخ که اینها را از یکدیگر جدا کردند؛ چون مناشئش و دلیلش هم فرق می کند. مثلا ما خواندیم که مثل مرحوم صاحب جواهر، از علمای شیعه، عرض کردم از علمای شیعه، مناقشات از قرن دهم شروع شد. در مسئله فروش انگور فرض کنید به کارخانه شراب فروشی از قرن دوم، حتی قرن اول، علمای اهل سنت از باب اعانه بر اثم گفتند حرام است. در فقه ما مطرح نشد؛ یواش یواش هم که مطرح شد همین آمد. آمد که اعانه بر اثم است. تا قرن دهم؛ در قرن دهم شروع شد مناقشه؛ که من جمله مرحوم محقق اردبیلی مناقشاتی کردند. غیر از ایشان هم دارند. یکی دو قرن سر و صدا و مناقشه؛ بعد صاحب جواهر، بعدش هم تا زمان ما مثل مرحوم آقای خویی، برنامه شان بر این شد که اعانه بر اثم حرام نیست. فرق قصه...

س: ضابط جزئی بودن و کلی بودن حکم چیست؛ چون همان جزئی هم ممکن است مصادر متعدد

ج: نه بینید نمی گوید هر کاری، می گوید فروش انگور به کارخانه. تا گفت فروش انگور می شود جزئی. اما مقدمه حرام نمی گوید فلان کار. مثلا شما سوار ماشین می شوید می خواهید بروید یک جایی برای فساد. خب این، البته مقدمه حرام غیر از حالا آن جهتش، مقدمه حرام در فعل خود انسان است؛ اعانه بر اثم در فعل دیگری است. اینها با همدیگر فرق موضوعی هم دارند. هر وقت شما عملی را انجام دادید که در سلسله طولی ارتکاب حرام قرار گرفت، اسمش مقدمه حرام است. هر وقت عملی را انجام دادید که در سلسله طولی ارتکاب حرام از دیگری قرار گرفت، اسمش اعانه بر اثم است. یعنی هر وقت شما یک عملی را، عنوان عمل را نگاه بکنید، من عرض کردم اینها خیلی کارهای دقیقی است که فقها و علما در طول تاریخ انجام دادند، و واقعا هدفشان این بود که بتواند فقه پاسخگو باشد برای خیلی مسائل جدید، آفاق جدیدی را باز بکند.

و انصافا و این را ما معتقدیم از برکات خود همان ولایت و وصایت و غدیر و حالا چند روز دیگر هم عید غدیر است انشاء الله. لکن اهل سنت ارجاعش دادند به فقها. مستشکلین هم اصرار خیلی زیاد دارند که اینها در اصل اسلام نبوده؛ این تفریعات، این را در حقیقت فقهای اسلام درست کردند نه اینکه خود اسلام. که این یکی از مباحث اساسی است. ما توضیحاتش را کرارا عرض کردیم که خیر این تفریعات از متن اسلام بوده و دیگر حالا جای تکرار نیست.

این راه‌ها برای همین بوده است. مثلا گفتند شما یک فعل دارید، یک عون دارید. عون، اعانه، فرض کنید یک کسی دارد دیوار می‌سازد، این خود فعل است. اما شما به او آجر می‌دهید، این اعانه بر آن است. یک کسی دارد فرض کنید انگور را تبدیل به شراب می‌کند، این خود فعل نستجیر بالله. شما به او انگور می‌دهید، این اعانه است. اعانه از کلمه عون است. بین این دو تا فعل فرق گذاشتند. فعل یک نفر مثلا انگور را تبدیل، این خود از آن تعبیر به فعل می‌کند. شما به او انگور می‌دهید از آن تعبیر به عون می‌کنند. عون در اینجا این است مراد از اعانه این است که شما فعلی را انجام بدهید که این فعل در سلسله طولی جزو مقدمات اتیان حرام از غیر باشد.

خیلی این تعریف‌ها را دقت بکنید چون خیلی اثر دارد. مخصوصا الان که می‌دانید دنیای امروز همه را تبدیل به مواد قانونی کردند. آن اصطلاحات فقهی را بخواهیم تبدیل به مواد قانونی بکنیم، خیلی ظرافت می‌خواهد. خود همین تعبیر قانونی درست کردن ظرافت خاص خودش را می‌خواهد.

به هر حال از این بحث خارج نشویم. پس ما یک اصالت الحل یا اصاله الاباحه غیر از معنای اول داریم که عرض کردیم بهتر اسمش قاعده اباحه باشد، قاعده حل باشد. حاصل این قاعده این است که از مجموعه آیات و روایات ما چنین به دست می‌آوریم که به استثنای مواردی که شارع حرام کرده، هر چیزی را شارع حلال کرده، خوب دقت بکنید. هر چیزی به عنوان ذاتی خاصش حلال کرده است. یعنی سیگار کشیدن به عنوان سیگار، دقت کنید، به عنوان سیگار کشیدن حلال است. همان که ما دلیل بر حرمت، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ دلیلی بر حرمت پیدا نکردیم هر عملی که دلیل بر حرمتش نبود، واقعا خود شارع، دقت کردید؟ خود شارع جعله حلال. از این خلق لکم ما فی الارض جمیعا، از کلمه لکم در می‌آید که شما حق انتفاع دارید و واقعا هم حلال است نه ظاهرا. و بعنوانه.

این هم یک اصالة الحل است؛ البته این در اصول عادات بحث نمی‌شود. چرا؟ چون این باید از روایات استفاده بشود. قاعدا بحث اصولی نیست. قاعدا طبیعت، این می‌خورد به قاعده فقهیه. مثلا بگوییم فلان چیز را ما دلیل بر حرمت سیگار کشیدن پیدا نکردیم، پس سیگار کشیدن بعنوانه حلال است. بخاطر قاعده حل. این ما دلیل لفظی روشن نداریم. عرض کردم حالا در اینجا مرحوم در کتاب فواید

در همین بحثی که الان داریم براءت، خلق لکم دارد. اما در جلد اول است به نظرم فواید، احل لکم ما فی الارض جمیعا. سابقا عرض کردم یک جایش که احل دارد. ما آیه ای در قرآن به اسم احل لکم ما فی الارض نداریم، اشتباه شده. اگر داشتیم خوب بود. خلق لکم ما فی الارض، از این لکم در آوردند که واقعا حلال است.

لذا این باید اثبات بشود. دقت کردید؟ مثلا فرض کنید که آیا خمر نجس است یا نه، شما چطور روایت را نگاه می کنید اثبات می کنید، این هم باید اثبات بشود. پس یک اصالة الحل هم، انشاء الله روشن شد فکر می کنم. به این معنا که هر چیزی به معنای واقعی خودش، شارع جعله حلالا. این غیر از اصالة الحل در اباحه اول است. این تا اینجا دو تا شد.

سه، البته این تقریبا شبیه بحث فقهی است. چون این را باید از روایت در بیاوریم. آن اولی بحث آقایان معتزله به عنوان عقلی مطرح کردند. این دومی شبیه بحث فقهی است. چرا می گویم فقهی، یعنی باید از ادله استنتاج بکنیم. شما ممکن است بگویید نه آقا ما این را از ادله استنتاج نمی کنیم. چنین چیزی را از ادله نمی توانیم استنتاج کنیم که هر چیزی را که دلیل نداشتیم واقعا شارع بعنوانه حلال قرار داده است. این بحث دوم.

بحث سوم در اصالة الاباحه؛ بیایم یک بحث قانونی مطرح کنیم، نه بحث فقهی و نه آن بحثی که معتزله قبلا مطرح کردند. بگوییم یک اصل عقلایی است اصلا. این اختصاص به شریعت هم ندارد. یک برنامه عقلایی است که در قوانین، الزامیات را بیان می کنند. این را اصلا ننید، نه به عقلی بنید نه به فقهی بنید. این را به عنوان یک اصل کلی عقلایی قبول بکنیم. بگوییم مثلا در قوانین خب شما قوانین بشری را نگاه بکنید، قوانین بشری موارد الزام را بیان می کند. یا الزام این طرف، یا الزام آن طرف. مثلا شما فرض کنید با شرکت های آمریکایی معامله نکنید. بقیه شرکتها را اگر نگفت یعنی حلال است. بقیه کشورها را اگر نگفت، دقت می کنید؟

این اگر شد اصالة الاباحه می شود یک اصل عقلایی نه عقلی که به آن معنایی که اولی می گفت. این بحث قانونی می شود. مثلا بگوییم در قانون بنای قانون بر این است. دقت فرمودید؟ این می شود غیر از آن بحث اولی که عقل و جهات محسنه و مقبحه و به آنها کار ندارد، به جهات محسنه و مقبحه کار ندارد. یک بحث قانونی است، حقوقی است. بگوییم اصولا بشر همین الانش هم در کل کره زمین، شرق و غرب و شمال و جنوب، برنامه شان به این است که الزامیات، یا وجودی یا عدمی، این را بیان می کنند؛ غیر الزامیات را بیان نمی کنند. مثلا با فلان کشور معامله نکنید؛ دیگر نمی آید مثلا دویست تا کشور را بگوید که مثلا با این یکی بکنید، این بکنید، این کار را نمی کند. آن که نکنید را بیان می کند. بقیه اش یعنی چی؟ یعنی انجام بدهید. بگوییم یک اصل قانونی باشد.

و انصافا هم این اصل قابل قبول است. عده ای هم از علمای اسلام این اصل را در اصالة الاباحه گرفتند، یعنی همان قانونی کلی اش. البته تأییدش کردند به آیات و روایات ایضا. مثلا ابن حزم می گوید چون در قرآن آمده: (ما فرقنا فی الكتاب من شیء)؛ هر چه در کتاب و سنت نبود دیگر حلال است. این یک اصل قانونی است. نه آن اصل معتزله است، نه آن اصل تبعدی است، لغت دوم. بیاییم بگوییم قانون عقلایی است. یک امر متعارفی است نزد عقلا. انصافش هم ثابت است، حقا یقال این مطلب ثابت است.

فقط انما الکلام در این که ما با این احتمالا عقلا اختلاف باشد بینشان، فکر نمی کنم متحد باشند. اختلاف هم روی این جهت که نتیجه چیست؟ اباحه واقعی است یا لا حرج واقعی است. این دو تا با هم فرق می کنند. الان در حوزه های ما مثل اینکه در بعضی از کتابها آمده اباحه اقتضایی و اباحه لا اقتضایی. اباحه اقتضایی یعنی اباحه ای که شارع جعل می کند، قانون جعل می کند. اباحه لا اقتضایی یعنی قانون جعل نکرده اباحه را؛ احکام دیگر هم جعل نکرده، شما می توانید انجام بدهید. اسم یکی را اباحه اقتضایی و یکی را گذاشتند اباحه لا اقتضایی. به ذهن من خیلی شاید تعبیر دقیق نباشد از نظر قانونی. شاید تعبیر دقیق تر، چون می دانیم ما بحث در سر الفاظ نداریم؛ اما فکر می کنم آن تعبیر خیلی دقیق نباشد. تعبیر دقیق همین است که من، یعنی فکر می کنم با اعتبارات قانونی این تعبیر من انسجام بیشتری دارد، دقت بیشتری دارد. یکی اسمش را بگذاریم اباحه واقعی، و یکی را اسمش را بگذاریم لا حرج واقعی. نگوییم اباحه لا اقتضایی. با لا اقتضاء، دقت می کنید، با عدم جعل، اباحه در نمی آید، لا حرج، یعنی می توانید انجام بدهید. این اسمش را بگذاریم لا حرج. من فکر می کنم، دیگر حالا شما هم اختیار دارید خودتان، کل واحد منکم صاحب اختیار هستید که کدام اصطلاح را قبول بکنید. بنده به نظرم می آید که اصطلاح را این بگذاریم که آیا اباحه واقعی است یا لا حرج واقعی. من فکر می کنم تعبیر به لا حرج بهتر باشد. که چون می خواهیم بگوییم قانون جعل نکرده.

آن وقت در نتیجه این می شود که آیا در این سیره عقلا، سوال این است در این سیره عقلا اباحه واقعی است یا لا حرج واقعی؟ انصافش من تأملاتی که خودم کردم، حالا دیگر آقایان گفتم مختار هستند، سیره واحد معین نمی توانیم در بیاوریم. یک سیره قطعی روشنی که حتما اباحه مرادش باشد یا لا حرج. آن وقت قدر متیقن لا حرج است. اگر سیره واضح قطعی روشن نشد، این یک قاعده کلی است.

هر جا ما در قوانین عقلایی نتوانستیم یک سیره واضح و مشخصی را احراز بکنیم بر می گردیم به قدر متیقن. قدر متیقن لا حرج است. انصافا قدر متیقنش لا حرج است یا به قول آقایان اباحه لا اقتضا. این قدر متیقن است. اما این که بگوید نه اباحه واقعی هم هست، این زائد است بر این، موونه زائده می خواهد. آن قدر متیقنش لا حرج است. و اگر یاد آقایان هم باشد، چون قبل از این تعطیلات بود، کل شیء

مطلق حتی یرد فیه نهی، هم مطلق در لا حرج به ذهن خودمان، و اصل عقلایی هم هست. چون آقای خویی کل شیء مطلق را فرمودند که معنای اباحه باشد، باحتی یرد مثلاً فایده ندارد کلام، نه، حملش بکنیم بر لا حرج تا با آن مشکل هم... حالا

البته دیروز عرض کردیم احتمال می دهیم که اصلاً از آن مجعول باشد، موضوع باشد، شواهدش را هم عرض کردیم.

علی ای حال کیف ما کان پس تا اینجا یک اباحه سوم هم پیدا شد، اصالة الاباحه؛ لکن این در قوانین عقلایی، در جو قانونی، بگویم یک سیره قانونی بر این است، سیره عقلایی. و اختصاص حالا اگر یک ممکن است در یک کشوری، در یک نظامی، در یک شهری که کوچک باشد، بگوید نه مباح ها را هم باید بیان بکنید. این ممکن است، اما عقلی نیست. اما آن که الان متعارف عقلاست این است. در اصول قانونگذاری موارد الزام بیان می شود. موارد لا حرج یا اباحه را بیان نمی کنند. و می شود از عدم بیان انسان یک لا حرج دریاورد. این هم اصالة الاباحه به معنای سوم.

یک اصالة الاباحه دیگر داریم که خب این اصالة الاباحه به معنای سوم این در کتابهای ما کمتر بحث شده است. اما آمده در اصول به مناسبت. من عرض کردم چون وارد این بحث که مثلاً فلانی مرادش این است، فلانی مرادش، آن آقا که گفته، این بحث ها را که بگویم باید چند ماه در این بحث بمانیم چون وارد این بحث نمی شوم. ما به جای اینکه بگویم فلانی مرادش این است، فلانی مرادش آن است، ما یک مجموعه ای را برداشت می کنیم، می گویم حالا فرض کنیم یک کسی قائل داشته باشد یا نه، مجموعه احتمالات، می آییم در این طول ۱۴۰۰ سال، پانزده قرنی که از اسلام گذشته، مجموعه افکاری که مطرح شده یا محتمل است مطرح بشود، ما به این صورت دسته بندی برویم. حالا در کلام آن آقا چیست، در کلام آن آقا... آن دیگر خود آقایان مراجعه کنند. آن چون به نظر ما خیلی بحث مفیدی نیست و خیلی هم طولانی و خسته کننده و ثمراتش کم است. فوqش این است که نظر این آقا این است. آن ارزش خیلی علمی ندارد.

پس یک اصالة الاباحه سوم داشتیم. ریشه های این اصالة الاباحه هم ریشه های قانونی بود. و این در قانون عام بود. ربطی هم به اسلام نداشت. اسلام هم طبق همین قانون عام آمده. بگویم شریعت مقدسه هم طبق همین قانون عام آمده. مگر اینکه در شریعت تصرف بشود.

س: معنای سوم در کتابهای اصولی یک فصل مستقلی اصلاً باز نشده

ج: معنای سوم اصلاً از کلمات مثل ابن حزم شاید در بیاید؛ عده ای ندارند، چرا

لذا من جواب دادم که از من نپرسید این کلام مال کیست، چون اینجا خیلی، کلمات آنها خالی از ابهام نیست.

س: دنبال قائل نمی گردم، اصلا فضای این بحث وجود ندارد.

ج: چرا، چون اینها یک عده ای تمسک کردند که مثلا مشرع باید الزامیات را بگوید، غیر الزامیات، تفسیرش همین است دیگر. این تفسیرش همین است دیگر. می گویم در عباراتشان اجمالا هست، لکن کمی ابهام دارد. من خیلی واضح دسته بندی کردم، خیالتان راحت باشد یک. دو، بتوانید تصمیم گیری بکنید. چون ما هدفمان فقط این نیست که برگردیم...

پس یک اصالة الاباحه اول که در کلمات قدما آمده، معتزله، کم کم در اصول ما از بین رفته. این به نظر ما قابل قبول نیست. یا اگر بخواهیم خیلی به قول معروف ملا لغتی صحبت کنیم مثل شیخ طوسی قائل به وهم می شود. می گوید نمی توانیم، وقتی قبل از ورود شرع است، شرع ممکن است حلالش بکند ممکن است حرامش بکند. این و اصولا آن بحث را ما مفید نمی دانیم، اصلا بحثی نیست که مفید باشد.

اصالة الاباحه به معنای دوم، این باید از ادله استنتاج بشود و سابقا هم عرض کردیم انصافا بعید نیست این مطلب که ما از ادله استنتاج بکنیم هر عملی که نهی از آن نشده فی نفسه و بعنوانه حلال است. خوب دقت بکنید. قاعده حل. بعید نیست این از مجموعه روایات و آیات استفاده بکنیم. اما دلیل واحدی برایش باشد نه، نصی برایش باشد؛ لذا ممکن است بعضی بگویند نه از روایت این در نمی آید. به هر حال این مطلبی است، این برمی گردد به استنباط از ادله، دلیل خاص در مورد خودش نداریم. دلیل معتبر، حتی اگر به کل شیء مطلق مثلا. چون معتبر نیست نداریم.

مسئله سوم...

س: این دومی مشکل عقلی ندارد؟ خب بعضی از نهی ها هست که ممکن است به ما نرسیده باشد

ج: باشد، دیگر بگوییم در باب قوانین اعتبار به تنجز است. الان توضیحش را می دهم.

س: شما فرمودید در مقام تحقق سومی خب قوانین مشکل ندارد ولی در این دومی ممکن هست که به ما نرسیده باشد، اگر بگوییم

ج: ممکن دیگر بحث نیست، بگوییم از ادله استظهار کردیم. دیگر ممکن نمی خواهد

س: خب یک استثناهایی هم برای ما بیان شده،

ج: اگر شد، فرض کنید مثلاً گفت به ما مثلاً احتیاط می‌کنیم. خیلی خب. در باب فروش، اموال، احتیاط می‌کنیم. آنجا اشکال ندارد. لکن به طور کلی اگر چیزی نیامد، آن وقت نیامد به این معنا، به عنوان خاص، و حتی بعنوانه العام، ذاتی، مثل ضرر، آن وقت بگوییم این واقعا حلال است. آن ضرر هم خیلی دلیل واضحی ندارد. هست بعضی از ادله اما واضح نیست خیلی، روشن نیست، استظهاری است به اصطلاح در خلاف...

این هم مطلب دوم.

اصالة الاباحه سوم را، این را انصافاً قبول می‌کنیم. انصافاً عقلایی است. لکن مقدار نتیجه‌اش آن لاجرح است. لا حرج واقعی هم هست نه ظاهری. این راجع به اصالة الاباحه سوم.

چهارم اصالة الاباحه چهارم بگوییم مراد از اصالة الاباحه در موارد شک است. یعنی بزیم به مورد سوم که گفتیم یا به عنوان ذاتی خاص یا عام یا به عنوان انتزاعی. این هم اصالة الاباحه قائل بشویم. این هم خودش اصل است، راست است. یعنی هر چیزی که مجهول است نه بعنوانه. به عنوان مجهول. نه سیگار کشیدن به عنوان سیگار کشیدن؛ سیگار کشیدن به عنوان مجهول؛ حکمش را نمی‌دانیم. این مباح است. این اصالة الاباحه مال ظرف جهل و علم است. روشن شد؟ این هم مطرح است. این خب در کلمات اصولیین مطرح است دیگر. یکی از ادله برائت اگر یادتان باشد روایت اصالة الحل بود. و این اصالة الحل معروف است بین علمای ما هم در شک در صغری و هم در کبری جاری می‌شود. یعنی اگر شک کردیم سیگار کشیدن به عنوان کلی حرام است یا نه، اصالة الحل و اصالة الاباحه جاری می‌شود. یا اگر شک کردیم مثلاً فلان چیز، چیز خارجی معین، آیا حلال است یا نه، مگر اینکه اصل موضوعی داشته باشد، اصل حاکم باشد. طبق قاعده حکم به اصالة الحل می‌کنیم. می‌گوییم مصرف آن اشکال ندارد. تصرف در آن اشکال ندارد.

این هم اصالة...

این قوام این اصالة الحل به چیست؟ این چون در ظرف جهل است، این اصالة الحل، این تحلیل قانونی را بدانیم. این ظرفش ظرف جهل است. دقت می‌کنید؟ این سیره هم نیست. ما کرارا عرض کردیم هر جایی که در لسان دلیل، ظرف جهل تصور بشود، قاعدتا باید ارجاعش به جعل برگردد. قاعدتا این طور است. آن جاها باید ملتزم به جعل بشویم. یعنی جعل وظیفه؛ حالا لا اقل جعل وظیفه. مثلاً می‌گوید شما سیگار کشیدن فرض کنید حکم واقعی دارید، حالا فرض کنید. خداوند برای سیگار یک حکم واقعی قرار داده است. شما

آن حکم واقعی را نمی دانید. خوب دقت بکنید. شما نمی دانید. می آید فرض می کند جهل شما را به آن حکم. بعد می گوید حالا که شما نمی دانید می توانید انجام بدهید.

لذا عرض کردیم در باب اصول اصلا معیار ضابطه فکر می کنم دیگر خیلی انشاء الله با این تأملات، معیارها کاملا روشن می شود. معیار در اصول عملی، این است که در لسان دلیل یا در ارتکازات عقلایی، جهل اخذ بشود. هر جایی جهل آمد می شود اصل عملی. هر جا جهل نیامد می شود حکم واقعی. این را هم ما چند بار تکرار کردیم. اگر گفت کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر، می شود حکم ظاهری. اسمش می شود اصالة الطهاره. و توش جعل باید باشد. خواهی نخواهی، چون فرض جهل کرده. در فرض جهل که نمی شود بگوییم ما به حکم رسیدیم. به حکم جدیدی را جعل می کند.

در هر لسان دلیلی، مثلا در همین کل شیء لک حلال حتی تعرف انه حرام؛ توضیح دادیم سابقا؛ هفت تا احتمال دادند؛ یکی اینکه استصحاب باشد، یکی اینکه قاعده واقعی باشد، یکی اینکه قاعده ظاهری باشد، یکی اینکه دو تا باشد، یکی اینکه دو تایش هم دو تا باشد، یکی هم سه تا باشد. ما آنجا توضیح دادیم که نه، کل شیء لک حلال حتی تعرف انه حرام، فقط یکی بیشتر نیست و آن قاعده ظاهری. آن هفت تا احتمال...

هر حکمی، این قاعده کلی در ذهنتان باشد، مغیا بشود به جهل به خلاف، به علم به خلاف، این می شود اصل ظاهری، اصل عملی. هر حکمی مغیا بشود به یک غایت واقعی، می شود واقعی. مثلا کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، اگر یرد یعنی شارع نهی بکند، این می شود حکم واقعی. آقای خوبی می فرمایند یرد یعنی به شما برسد. اگر وصول باشد می شود حکم ظاهری. این قاعده کلی، این کلا در ذهن مبارکتان باشد، قاعده کلی این است. هر لسان دلیلی، و لذا اصل حقیقت اصل دائما فرض جهل است. و در اصل دائما جعل است. به خلاف اماره. در اماره جعل نیست. مثلا یک کسی بگوید چرا در حرم باز است؛ خب یا بالاخره صدق است یا کذب است یا اگر راست باشد باز است و یا اگر دروغ باشد مثلا بسته است. توش جعل نیست. اگر به من هم می گفتند طبق مثلا طبق اخبار بینه، عمل بکنید. من هم نذر کردم اگر در حرم باشد مثلا صدقه بدهم. طرف آمد گفت در حرم باز است صدقه بدهیم، بعد معلوم شد اشتباه کرده یا دروغ گفته. خب هیچی دروغ گفته، صدقه عمل بیهوده ای بوده، کاری بوده، ثواب فی الله بوده. به آن نذر، وفاء به نذر حساب نمی شود.

پس معیار در امارات به طور کلی و ادله و طرق به اصطلاح خودشان، نظر به واقع است. و در باب اصول عملیه نظر به آن ادراکات ذهنی شماست. آن صور ذهنی شما. هر وقت نظرت روی صور ذهنی شما، می شود اصل عملی. اگر نظرت روی واقع می شود اماره یا قاعده. یا سیره عقلا مثلاً. یکی

س: استاد جعل ثابتی است یا ؟

ج: بله، جعل است واقعا جعل است. و لذا دقت بفرمایید خوب دقت کنید، ما در بحث اجزاء این را ضابطه مند کردیم؛ چون آقایان اختلاف دارند. مخصوصاً این بحث اجزاء. گفتیم این جعل هم یا شرعی صرف است، باید قائل به اجزاء بشویم، باید قائل به حکومت بشویم، مثل کل شیء نظیف. این شرعی صرف است. شرعی صرف یعنی چی؟ یعنی عقلا و عقل به این چیز التزام ندارند. یک قاعده عقلایی نیست که اگر چیزی شک کردیم عقلاً ۲۸:۳۹ پاک باشند، همچین قاعده عقلایی ما نداریم.

اگر اسم این را بگذاریم شرعی صرف؛ روشن شد مراد ما؟ اگر شرعی صرف بود، قاعدتا باید اجزاء بشویم و حکومت قائل بشویم. حکومت یعنی چی؟ یعنی از نظر قانونی، خوب دقت بکنید، وقتی شارع آمد گفت شیء مشکوک پاک است؛ یعنی لا صلاة الا بالطهور، الا بطهور، معذرت می خواهم، لا صلاة بطهور؛ این طهوری که در صلاة شرط است در صورت جهل من احراز کردم برایتان. باید به آن برگردد. چرا؟ چون جهل که احکام را عوض نمی کند. این که می آید در ظرف جهل برایتان جعل حکم جعل می کند. چرا جعل می کند؟ به خاطر لا صلاة الا بطهور. به خاطر لا تصلی فی النجس، شک می کنیم این عبا پاک است یا نه، می گوئیم اصالة الطهارة، توش نماز می خوانیم. اگر نماز خواندیم به اصالة الطهارة معنایش این است که شما در نجس نماز نخواندید و درست است. قاعده اش این طور است. این که آقای خوئی مناقشه می کند توجه دقیق نشده است. ما این را دسته بندی کردیم.

پس یک، یک اصلی باشد شرعی صرف باشد؛ باید برگردیم به حکومت و ایصال. یعنی شارع آمده در ادله خودش تصرف کرده. تفسیر قانونی اش این است دیگر. دو، این اصل، عقلایی باشد. یک اصل عقلایی باشد. اگر اصل عقلایی باشد و در لسان شارع هم تصرفی توش نشده باشد، اصلاً نیامده باشد در لسان شرعی، این هیچ موجب اجزاء نیست. فرض کنید اصالة العدم، مثلاً زید بچه دارد ندارد، مثلاً اصالة العدم جاری می کنیم. می گوئیم تا یک ماه پیش بچه نداشت حالا هم ندارد. اصالة العدم به معنای مقام اثبات و احراز، نه واقع، نه در واقع بچه ندارد. همان صورت ذهنی خودمان. خب این در روایت که داریم اصالة العدم دیگر حالا مسئله استصحاب مشکل داشته باشیم. اینجا اگر ما جاری کردیم و بعد خلاف در آمد قطعاً مجزی نیست. چون شارع تصرف نکرده، این امر عقلایی بوده است.

سه، یک اصل، عقلایی باشد، شارع هم توش آورده آن مطلب را، لکن شارع به همان نکته عقلایی آورده مثل استصحاب. اگر بگویم مقداری که در استصحاب است، به همان مقداری است که در ارتکاز عقلایی است، این دیگر تصرف نکرده است. اینجا هم طبق قاعده باید قائل به عدم اجزاء بشویم. حکومت نیست، چون شارع به همان فهم عقلایی گفته است.

این می گویم چون جایی گفته نشده، چون در کتاب کفایه اگر یادتان باشد که اصالة الطهارة و استصحابها؛ ما بین اصالة الطهارة و استصحاب را فرق گذاشتیم. در کفایه هر دورا قائل به اجزاء شده، آقای خویی هر دورا قائل به عدم اجزاء شدند. ما در اصالة الطهارة قائل به اجزاء شدیم، در استصحاب قائل به اجزاء نشدیم. چون روایات استصحاب را به مقدار ما عند العقلاء گرفتیم.

صورت چهارم، اگر شارع همان امر عقلایی را بیاورد، اصل عقلایی، لکن توسعه بدهد، یا تضییق بکند. دقت کردید؟ یعنی یک تصرفی، طبق قاعده اینجا احتمال قوی است که قائل به اجزاء بشویم. آن تصرف شرعی اش موثر است. خیلی مباحث لطیف است از نظر قانونی و حقوقی و کیفیت برخورد با نصوص.

پس چهار نحو ما اصل داریم. که این چهار نحو به لحاظ اجزاء، یکی یکی انشاء الله واضح شد. حالا دیگر کمی از بحث خارج می شویم. یک، اصل شرعی صرف باشد، قاعدتا اجزاء باید قائل بشویم. دو، اصل عقلایی صرف باشد که شارع اصلا در ادله اش نیامده. قاعدتا عدم اجزاء است. سه، عقلایی باشد، شارع به مقدار ما عند العقلاء امضائش کرده. آن هم قاعدتا عدم اجزاء است؛ چون عقلایی است و شارع تصرف نکرده، قاعدتا عدم اجزاء است. چهار، اصل عقلایی باشد، شارع تصرف کرده، مثلاً اصالة الصلوة فی فعل الغیر، معذرت می خواهم فی فعل النفس؛ اصالة الصلوة فی فعل النفس که اصطلاحاً قاعده تجاوز می گویند. مرحوم آقای خویی قاعده تجاوز و فراغ را می گویند چون عقلایی است، راست هم هست، انسان اگر نامه ای نوشت شک کرد، می گوید خب در حین نوشتن، فقط آقای خویی می گوید عقلاً جایی این اصل را جاری می کنند که انسان التفات داشته باشد. در این حاشیه عروشه شان زیاد دارند مع الالتفات، مع الالتفات. مشهور علما و صحیح هم پیش ما همین است، التفات شرط نیست. اگر ما این را قبول کردیم، خوب دقت بکنید. اصالة قاعده تجاوز در مقدار عقلایی مع الالتفات است، لکن در روایت اوسع از التفات است. چه التفات باشد یا نباشد. این مقدار اوسع شد. اگر اوسع شد، قائل به اجزاء می شویم. پس آن نکته فنی هم فکر می کنم، چون باید، و لذا در باب فرض کنید مثلاً همین روایت بلی قد رکعت؛ این بلی قد رکعت معنایش این است لا صلاة الا برکوع را درست می کند. این باید ناظر به آن باشد. چون اگر بنا به این باشد که عقلاً مثلاً قبول می کنند

.....
که شما در نماز بروید، در جایی که التفات باشد. شارع با عدم التفات هم گفت بلی قد رکعت؛ یعنی همان رکوعی که من گفتم احراز کردی انجام دادی. قاعدتا باید این طور باشد، یعنی قاعدتا باید قائل به اجزاء بشویم. آن نکات فنی روشن شد؟

و مراد ما از اجزاء یعنی ملاحظه نصوص و ادله و مقابله اینها. چون یکی از بحثهای بسیار بسیار مهم در فقه از اول تا حالا همین بوده. نسبت به این نصوص و ادله را حساب کردن.

پس معنای چهارم، بله وقت هم تمام شد. معنای چهارم اصالة الاباحه هم عبارت از حکم ظاهری است، اصل عملی. و این معنایش این است که بیایم ما یک حکمی را قرار بدهیم به عنوان اباحه، برای اشیاء به عنوان انتزاعی عام. این هم تحلیل قانونی اش. پس نمی گویم سیگار کشیدن به عنوان سیگار کشیدن حرام؛ و پیدا هم نکردیم به عنوان ضرر حرام؛ اما به این عنوان انتزاعی عام. سیگار کشیدن به عنوان مجهول، این حلال، مباح. و ما توضیحات کافی عرض کردیم انصافا با اینکه روایت اصالة الحل خیلی معروف است، اگر بخواهیم مناقشه بکنیم تمامش مناقشه سندی دارد. یک دانه از آن روایات اصالة الحل خالی از مناقشه سندی نیست و همه مشکل سندی دارند. و تمامشان هم در شبهات موضوعیه هستند. به خلاف آنچه که متصور معروف است، ما در شبهات حکمیه روایت اصالة الحل نداریم. تمام در شبهات موضوعیه است. و در شبهات حکمیه هم داریم، لکن اگر ما قائل شدیم که سیگار کشیدن به عنوان ذاتی اش حلال است، دیگر اصالة الحل نمی خواهیم. این توضیح را دادیم. اگر قائل شدیم که از روایات درمی آوریم سیگار کشیدن بما هو سیگار کشیدن، جایز است، دیگر نمی خواهد اصالة الحل جاری بکنیم در شبهه حکمیه. چون آن مرحله سوم است. مرحله اول بعنوانه الخاص، بعد بعنوانه العام، بعد بعنوان انتزاعی. آن مرحله سوم است. اگر در مرحله اول قائل شدیم دیگر قاعدتا در مرحله سوم نیازی به اصالة الحل نداریم در شبهات حکمیه. دقت فرمودید؟ اگر قائل شدیم.

پس بنابراین تا اینجا ما چهار تا اصالة الحل را ذکر کردیم. البته آن که مناسب با اصالة البرائة است چهارم است. عده ای از علما هم اول را به اصالة الاحتیاط کشیدند که توضیحاتش را دادیم. و روشن شد که انصافا اصالة الحل در شبهات موضوعیه قطعا روایاتش نسبتا زیاد است با قطع نظر از مناقشه، قابل قبول است. اصالة الحل اگر ما آن قاعده حل را قبول نکردیم، انصافا فعلا دلیل روشنی نداریم مگر همین سیره بین عقلا و سیره بین متشرعه. دلیل لفظی نداریم. دلیل لفظی که بگوید اباحه، تمام آنها در شبهات موضوعیه است.

این راجع به این بحث. باز هنوز تتمه دارد انشاء الله بعد.